

الهام رسولی ثانی آبادی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۸

مجتبی روستایی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱/۲۰

چکیده

در سال‌های اخیر با توجه به شرایط جهانی و به‌خصوص تحولات منطقه‌ای، اعراب و اسرائیل با نزدیکی به یکدیگر تلاش می‌کنند تا شرایط را در منطقه به‌گونه‌ای تغییر دهند که به تضعیف موقعیت و از دست رفتن موفقیت‌ها برای ایران و محور مقاومت منجر شود؛ بنابراین، سوال این است که دلایل برقراری روابط نزدیک میان اعراب و اسرائیل علی‌رغم عدم اشتراک ایدئولوژیک چیست؟ به‌نظر می‌رسد اعراب و اسرائیل در برابر تهدیدی مشترک در منطقه، چون جمهوری اسلامی و محور مقاومت به ائتلاف تاکتیکی با یکدیگر روی آورده‌اند. در نتیجه مقاله می‌کوشد تا تحلیلی جامع از چگونگی شکل‌گیری محور عربی-عبری در منطقه ارائه دهد. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که قدرت‌یابی محور مقاومت و در راس آن جمهوری اسلامی ایران با تلاش برای تغییر نظم منطقه‌ای به سود خود باعث شکل‌گیری تهدیدی مشترک در میان اعراب و اسرائیل شده و آنها را به‌سوی ائتلافی تاکتیکی با یکدیگر کشانده‌اند.

واژگان کلیدی: محور مقاومت، عربستان سعودی، اسرائیل، موازنه تهدید، جمهوری اسلامی ایران.

rasooli@yazd.ac.ir
mojtabar95@yahoo.com

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یزد.
۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان.

مقدمه

تحولات سالیان اخیر در منطقه موضوع و موقعیت کشورهای محور مقاومت را افزایش داده است، به گونه‌ای که در سال‌های اخیر و به‌ویژه با شدت یافتن بحران‌های منطقه‌ای، قدرت‌گیری شیعیان منطقه و همچنین توافق هسته‌ای بین جمهوری اسلامی ایران و کشورهای ۵+۱ موسوم به برجام، اعراب محافظه‌کار منطقه و اسرائیل ضمن اشتراک مواضع، دیدارها و همفکری‌های دوجانبه را نیز آغاز کرده‌اند. به نظر می‌رسد اصلی‌ترین عامل آشکارسازی پیوندهای اسرائیل و اعراب و در راس آنها عربستان سعودی، هراس آنها از گسترش اقتدار منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و به تبع آن محور مقاومت در سالیان اخیر به خصوص پس از تحولات موسوم به بیداری اسلامی و همچنین در فضای پساتوافق است، آن هم در شرایطی که ایالات متحده به دلیل عدم توان راهبردی در مدیریت منطقه، بار مسئولیت را بیش از قبل به متحدان منطقه‌ای خود سپرده است. لذا برای انجام مسئولیت‌های محوله برای ایجاد موازنه قدرت با ایران، لازم است سعودی‌ها و صهیونیست‌ها بیش از گذشته و آشکارتر از قبل، هماهنگی‌های لازم را میان خود صورت دهند. ناکامی‌های عربستان و اسرائیل در باتلاق‌های منطقه‌ای و در برابر محور مقاومت این دو را در نقطه مشترک قرار داد تا جایی که به‌منظور جبران شکست در جبهه‌های مشترک، با یکدیگر علیه مقاومت به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران همدست شوند.

با شکل‌گیری اتحاد راهبردی نوین (ایران، روسیه، عراق، سوریه، حزب‌الله لبنان) و نیز اقتدار روزافزون محور مقاومت اسلامی (ایران، عراق، سوریه، حزب‌الله لبنان، انصارالله یمن، جهاد اسلامی و حماس) ژئوپلتیک خاورمیانه متحول شده و معادلات منطقه به نفع کشورهای محور مقاومت اسلامی تغییر کرده است. نظم سنتی غرب آسیا جای خود را به نظمی نوین داده است و کشورهای عرب متحد غرب (عربستان، مصر، اردن و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس) و اسرائیل در موضع انفعالی قرار گرفته‌اند و از این‌رو تلاش دارند تا با نزدیکی و ائتلاف با یکدیگر در مقابل قدرت‌گیری بیش از پیش و تهدیدات جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت بایستند.

در همین راستا نویسنده به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی است که دلایل برقراری روابط نزدیک میان اعراب و اسرائیل علی‌رغم عدم اشتراک ایدئولوژیک چیست؟ در پاسخ به این پرسش این فرضیه مطرح شده است که اعراب و اسرائیل هر دو در امری مشترک احساس تهدید می‌کنند و

آن جمهوری اسلامی ایران است که تلاش دارد تا نظم موجود در منطقه غرب آسیا را به سود خود و محور مقاومت تغییر دهد. از این رو این دو در برابر تهدید مشترک به اتحاد با یکدیگر روی آورده‌اند. روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. شیوه گردآوری اطلاعات نیز بر اساس روش کتابخانه‌ای قرار دارد که با مراجعه به کتاب‌ها، روزنامه‌ها، اینترنت و... اطلاعات لازم فیش‌برداری و تنظیم شده است.

این مقاله در یک مقدمه، چهار بخش و یک نتیجه‌گیری تنظیم شده است؛ در بخش اول نظریه «موازنه تهدید» به عنوان چارچوب نظری و مفهومی مقاله تشریح خواهد شد. بخش دوم روند تشکیل محور مقاومت و قدرت‌گیری آن در سطح منطقه را بررسی می‌کند. بخش سوم نیز به روند تغییر رابطه اعراب و اسرائیل در طول زمان از دشمنی و خصومت به نزدیکی و ائتلاف می‌پردازد. و در نهایت بخش چهارم و پایانی به تجزیه و تحلیل یافته‌ها بر اساس نظریه موازنه تهدید خواهد پرداخت.

یک. ادبیات پژوهش

در بررسی ادبیات و پیشینه پژوهش مشاهده گردید تحقیق مستقلی در مورد تحول در روابط اعراب و اسرائیل و چرایی نزدیکی آنان به یکدیگر انجام نشده است. عمده تحقیقاتی که در برخی مولفه‌ها با پژوهش حاضر نزدیکی دارد و به جنبه‌هایی از مقاله حاضر پرداخته است که در ادامه به آنها اشاره می‌گردد. مجید عباسی، امیر قیاسی و زهرا باباجانی پور در مقاله‌ای با عنوان «راهبرد اتحاد پیرامونی رژیم صهیونیستی و نظریه موازنه تهدید در روابط بین‌الملل» تلاش کرده‌اند تا علل و اهداف اتخاذ راهبرد اتحاد پیرامونی توسط اسرائیل را بر اساس تئوری موازنه تهدید استفن والت واکاوی کنند. نویسندگان معتقدند اسرائیل به دلیل وجود متغیرهای تهدیدزا در میان اعراب، تلاش کرد تا با اجرای راهبرد اتحاد پیرامونی، به اتحاد با سه کشور مسلمان غیرعرب منطقه، یعنی ایران، ترکیه و اتیوپی بپردازد و با این راهبرد به موازنه تهدید در برابر کشورهای عربی پرداخته و از این طریق تهدیدات علیه خود را کاهش و امنیت خود را افزایش دهد. تحولات در منطقه و تغییر حکومت در ایران نیز سبب شد تا اسرائیل در راستای تداوم و توسعه دکترین خود، محورهای آن را تغییر داده و به برقراری روابط گسترده در سطوح مختلف با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و

همچنین آسیای جنوبی به خصوص هند پردازد (عباسی و دیگران، ۱۳۹۲). این مقاله بیشتر نگاهی تاریخی را در خود دارد و از پرداختن به مقوله نزدیکی اسرائیل به اعراب در سالیان اخیر غفلت ورزیده است. «دکترین اتحاد پیرامونی و امنیت اسرائیل»، عنوان مقاله‌ای است که مهدیه شادمانی و عنایت‌الله یزدانی نوشته‌اند. مولفان مقاله معتقدند اسرائیل از آغاز شکل‌گیری تلاش کرده تا بر اساس دکترین اتحاد پیرامونی خطر انزوا در منطقه را به گونه‌ای از خود دور کند. گسترش روابط با کشورهای مثل ترکیه، ایران و اتیوپی چارچوب اصلی این دکترین بود (شادمانی و یزدانی، ۱۳۹۷). این مقاله نیز بیشتر بحثی تاریخی را شامل می‌شود و به مسئله تحول در روابط فیما بین اعراب و اسرائیل در طول سالیان اخیر پرداخته است.

فرزاد رستمی و علیرضا تارا در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل روابط عربستان سعودی و اسرائیل در سایه توافق هسته‌ای ایران» به بررسی تاثیر توافق هسته‌ای ایران و غرب بر مناسبات و تعاملات عربستان سعودی و اسرائیل می‌پردازند. نویسندگان با بهره‌گیری از نظریه معمای امنیت معتقدند که توافق هسته‌ای ایران و غرب زمینه‌ساز تقویت مناسبات و تعاملات سیاسی-امنیتی عربستان سعودی و اسرائیل شده است (رستمی و تارا، ۱۳۹۷). این مقاله تنها به یک مولفه موثر در تحول بخشی روابط اعراب و اسرائیل در برابر ایران، یعنی مسئله هسته‌ای اشاره می‌کند که بخش کوچکی از پژوهش حاضر را در برمی‌گیرد. بر همین اساس و با توجه به فقدان تحقیقی مستقل و خاص که دربرگیرنده شکل‌گیری محور عربی-عبری در برابر محور مقاومت در منطقه از منظر رهیافت موازنه تهدید استغفار والت باشد، این نوشتار تالیف گردید.

دو. چارچوب نظری: موازنه تهدید

تا اوایل قرن بیست و یکم نظریه موازنه قوای رئالیست‌ها مهمترین و قدیمی‌ترین نظریه برای تبیین روابط بین قدرت‌ها و یکی از نظریه‌های مهم در روابط بین‌الملل محسوب می‌شد؛ اما وقایعی نظیر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان نظام دو قطبی، تبدیل شدن ایالات متحده آمریکا به تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل و نیز عدم شکل‌گیری موازنه در برابر آن تا اواخر قرن بیستم، سبب شد تا کاربرد و قدرت تبیین نظریه موازنه قوا توسط بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل مورد تردید قرار گیرد و انتقادهایی از سوی آنها بر این نظریه وارد شود؛ چراکه بعد از فروپاشی شوروی،

ایالات متحده به قدرتمندترین دولت در نظام بین‌الملل تبدیل شد؛ اما تمایلات جدی برای موازنه علیه این قدرت از سوی دیگر قدرت‌ها مشاهده نشد.

عدم تحقق موازنه علیه هژمونی ایالات متحده پس از جنگ سرد، یکی دیگر از متفکران واقع‌گرایی به نام استفان والت^۱ را به‌سوی جابه‌جایی نقطه تمرکز واقع‌گرایی از موازنه قدرت به موازنه تهدید^۲ سوق داد. او معتقد است که غیر عادی بودن عدم موازنه دولت‌ها در برابر آمریکا، هنگامی که تمرکز را نه بر قدرت، بلکه بر تهدید بگذاریم از بین می‌رود (لیتل، ۲۰۰۷: ۳۹). به اعتقاد وی، کشورها در مقابل افزایش قدرت سایرین دست به موازنه نمی‌زنند؛ بلکه آنچه باعث حرکت کشورها به‌سوی توازن می‌گردد میزان تهدیدی است که درک می‌کنند. زمانی که تهدیدی احساس شد کشورها یا سعی می‌کنند در مقابل آن ایجاد توازن کنند یا اینکه به کشور تهدید کننده ملحق شوند (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۱۳۵).

به باور والت، ایدئولوژی نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری اتحادها نداشته و اهمیت تفاوت‌های ایدئولوژیکی هنگام افزایش سطح تهدید، کاهش می‌یابد. از منظر وی، ایدئولوژی مشترک تنها می‌تواند نقش تسهیل کننده و نه تکوین کننده در شکل‌گیری اتحادها داشته باشد (Walt, 1987: 38-39).

والت چهار معیار ارزیابی دولت‌ها از تهدیدات را به این صورت مشخص می‌کند: ۱- قابلیت‌های کلی؛ شامل جمعیت، قدرت اقتصادی، نظامی و...؛ ۲- مجاورت جغرافیایی (نزدیکی تهدید)؛ میان درک از تهدید و نزدیکی جغرافیایی رابطه مستقیمی وجود دارد؛ ۳- قابلیت‌های تهاجمی؛ هر چه میزان توانمندی تهاجمی کشوری بیشتر باشد، دغدغه‌های امنیتی آن کشور به همان میزان افزایش می‌یابد؛ ۴- نیت تهاجمی؛ دولت‌های دارای نیت تهاجمی در مقایسه با دولت‌های حافظ وضع موجود متضمن تهدیدهای بیشتری هستند (Ibid: 117). وی استدلال می‌کند هر چه دولت‌ها در یک دولت در حال ظهور چنین ویژگی‌هایی را ببینند، به همان اندازه آن را به‌عنوان تهدید در نظر می‌گیرند و در مقابل آن دست به توازن خواهند زد.

بنابراین داشتن عوامل مزبور می‌تواند دال بر تهدیدگری دولت باشد. پس تهدید عبارت است

1. Stephen Walt.

2. Balance of Threat.

از ترکیبی از قدرت تهاجمی دولت، توانمندی‌های نظامی، نزدیکی جغرافیایی و نیت تجاوزکارانه احتمالی آنها. بنابراین آنچه دولت‌ها را به موازنه‌سازی ترغیب می‌کند، برداشت آنها از یکدیگر به عنوان تهدید بوده و نه صرف میزان قدرت هر یک از آنها (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۲). از دید والت دولت‌ها به دو دلیل روش موازنه را انتخاب می‌کنند: اولاً تلاش می‌کنند قبل از این که بقایشان توسط قدرتی بالقوه به خطر بیفتد دست به موازنه بزنند؛ ثانیاً پیوند با طرف ضعیف‌تر تاثیرگذاری عضو جدید را درون اتحاد به این خاطر افزایش می‌دهد که طرف ضعیف نیازمند کمک است (Walt, 1987: 110-111).

استفاده از رویکرد نظری «موازنه تهدید» مناسب‌ترین نظریه‌ای هست که می‌تواند به خوبی شکل‌گیری اتحاد اعراب و اسرائیل با وجود تفاوت‌های بارز ایدئولوژیکی در میان آنان را توضیح دهد. به این ترتیب می‌توان گفت «محور عربی - عبری» در مقابل «محور مقاومت» که از نظر آنها منشا بیشترین تهدید برای آنها هستند، متحد می‌شوند. با توجه به اینکه اعراب و اسرائیل معتقد به اهداف توسعه‌طلبانه و مداخله‌گرایانه کشورهای محور مقاومت به خصوص جمهوری اسلامی ایران علیه منافع ملی و منطقه‌ای آنان هستند آنها به شکل‌دهی «موازنه تهدید» روی آورده‌اند.

سه. از انقلاب ایران تا محور مقاومت

در (۱۳۵۷/۱۹۷۹) پادشاهی غرب‌گرای ایران از یک پادشاهی محافظه‌کار به یک جمهوری انقلابی با ایدئولوژی اسلام سیاسی دگرگون شد. انقلاب موجب دگرگونی ایران به یک جمهوری اسلامی انقلابی شد. در همین راستا و به تبع آن، جمهوری اسلامی ایران از سنتو^۱ خارج شد که در نتیجه، پیوندهای پیدا و پنهان ایران با اسرائیل قطع شد. جمهوری اسلامی همچنین پادشاهی‌های محافظه‌کار و غرب‌گرای حوزه خلیج فارس را نیز دچار چالش نمود. سوریه اولین دولت عربی بود که در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ جمهوری اسلامی ایران را شناسایی کرد. شناسایی سوریه و قطع بلادرنگ پیوندهای ایران و اسرائیل و سفر یاسر عرفات به تهران نشانه‌هایی قوی از دگرگونی سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران بود (Deeb, 2013: 55).

بدین ترتیب همکاری‌های سیاسی و امنیتی ایران و سوریه در حوزه لبنان علیه اشغالگری اسرائیل آغاز شد و درخصوص عراق نیز، سوریه جزو معدود دولت‌های عربی بود که در جنگ هشت

1. Central Treaty Organization (Cento).

ساله جانب ایران را گرفت. در طول حمله اسرائیل به لبنان، سوریه و ایران برای ناکام گذاشتن اسرائیل در لبنان همکاری می‌کردند. اسرائیل از میشل عون^۱ در لبنان حمایت می‌کرد؛ چراکه می‌پنداشت نفوذ سیاسی‌اش در لبنان از طریق میشل عون تامین خواهد شد. پس از پایان تهاجم اسرائیل، دو دولت حمایتشان را از جنبش‌های اسلامی لبنان از جمله امل^۲ ادامه دادند و هنگامی که توافق طائف به جنگ داخلی لبنان خاتمه داد، نفوذ سوریه در لبنان از سوی پادشاهی سعودی به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای شناسایی شد. همچنین ایران و سوریه نقشی موثر در شکل‌گیری حزب‌الله لبنان ایفا نمودند، به‌گونه‌ای که درنهایت حزب‌الله لبنان با حمایت مشترک ایران و سوریه به نیرویی تنومند در درون لبنان تبدیل شد که توانست در تابستان (۱۳۸۵/۲۰۰۶) توانایی‌اش را در رویارویی با اسرائیل نشان دهد. سوریه و ایران دامنه همکاری‌هایشان را از لبنان به سرزمین‌های اشغالی فلسطین نیز گسترش دادند. درواقع نتیجه تدریجی همکاری‌های دو کشور در حوزه فلسطین را بایستی رشد و افزایش توان و نفوذ حماس و گروه جهاد اسلامی دانست که پس از پیروزی در انتخابات (۲۰۰۵ / ۱۳۸۴) بر بخشی از قلمروی فلسطین مسلط شده است (Khashan, 2013: 13).

بدین ترتیب پیوندهای سوریه و ایران که پس از (۱۳۵۷/۱۹۷۹) آغاز شد به شکل‌گیری محوری از متحدین شامل ایران، سوریه، حزب‌الله و حماس در حوزه شمالی غرب آسیا انجامیده است که به محور مقاومت موسوم شده است. همچنین دولت شیعی عراق که پس از صدام در این کشور روی کار آمده، همکاری‌های گسترده‌ای را با این محور آغاز نموده است.

در سال‌های اخیر نیز با وقوع بیداری اسلامی در منطقه و سقوط سران حکومت‌های اقتدارگرا و طرفدار غرب در تونس، مصر و یمن، محور محافظه‌کاری عرب تضعیف گردید و هژمونی محور مقاومت بر تحولات منطقه چیره گردید؛ بنابراین اعراب و در راس آنها عربستان سعودی وارد بازی براندازی دولت‌های همسو با ایران و محور مقاومت چون عراق و به‌خصوص سوریه به‌منزله قلب ژئواستراتژیک محور مقاومت شدند و همه‌جانبه به اشکال گوناگون رسانه‌ای، مالی و تسلیحاتی به حمایت از معارضان پرداختند. حمله ائتلاف عربی به یمن - که پس از روی کار آمدن حوثی‌ها در این کشور به سمت محور مقاومت گرایش پیدا کردند - و تروریست نامیدن حزب‌الله لبنان نیز در

1. Michel Aoun.

2. Amal Movement.

راستای تضعیف جنبش‌های اسلامی همسو با محور مقاومت توسط اعراب محافظه‌کار منطقه صورت گرفت.

چهار. اعراب و اسرائیل؛ از دشمنی تا ائتلاف

موافقتنامه سایکس-پیکو^۱ که در سال (۱۹۱۶ / ۱۲۹۵) میان بریتانیای کبیر و فرانسه به صورت مخفیانه بسته شد، مناطقی از سرزمین تحت تسلط عثمانی را به حوزه نفوذ انگلستان و فرانسه تبدیل کرده، آنگاه که مرد بیمار اروپا رو به افول نهاده بود. سایکس-پیکو بعد از آن به منشا بسیاری از درگیری‌های مرزی و جنگ‌های ویرانگر در منطقه تبدیل شد؛ چراکه تقسیم سرزمین‌های عثمانی به چند کشور بدون در نظر داشتن رضایت حاکمان و مردم منطقه و بر اساس منافع قدرت‌های استعماری صورت گرفته بود. عراق، اردن شرقی و فلسطین به انگلستان و سوریه و لبنان به فرانسه رسیدند.

با پایان جنگ جهانی اول و صدور اعلامیه بالفور^۲ که خواستار تشکیل دولتی یهودی در فلسطین شده بود موج هجوم یهودیان به سرزمین‌های اشغالی و درگیری‌های آنان با اعراب ساکن در مناطق فلسطینی آغاز شد. اعلام استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸ / ۱۳۲۷ نقطه آغازی بود بر خصومت و جنگ‌های پی‌درپی میان اعراب و اسرائیل. کشورهای عربی از همان آغاز با تشکیل این رژیم در فلسطین به مخالفت برخاسته و با تاکید بر نامشروع و غیرقانونی بودن آن و نیز برای حمایت از فلسطین و تلاش در جهت آزادسازی سرزمین‌های اشغالی با یکدیگر متحد شده و به رژیم صهیونیستی حمله کردند. آنها هدف اصلی خود را نابودی رژیم صهیونیستی قرار دادند و خواستار خروج یهودیان از خاک فلسطین، آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و بازگشت آوارگان فلسطینی شدند (میلتون ادواردز، ۱۳۹۰: ۳۸).

علاوه بر جنگ سال (۱۹۴۸ / ۱۳۲۷) که درست یک روز پس از اعلام استقلال اسرائیل میان اعراب و صهیونیست‌ها در گرفت، چهار جنگ دیگر نیز در سال‌های (۱۹۵۶ / ۱۳۳۵)، (۱۹۶۷ / ۱۳۴۶)، (۱۹۷۳ / ۱۳۵۲) و (۱۹۸۲ / ۱۳۶۱) میان اعراب و اسرائیل در گرفت که همه این نزاع‌ها به

1. Sykes-Picot Agreement.

2. Balfour Declaration.

شکست اعراب منجر شد. قرارداد صلح کمپ دیوید^۱ به سال (۱۹۷۸ / ۱۳۵۷) را می‌توان آغازی بر پایان تلاش‌های جامعه عربی برای نجات فلسطین دانست. آنجا که مصر این رهبر جامعه عرب با ضرب انگشت انور سادات قراردادی را امضا کرده و اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد (همان: ۱۱۹-۱۱۶ و ۱۳۷-۱۳۴). بعد از آن در سال (۱۹۹۴ / ۱۳۷۳) اردن این کشور غاصب (اسرائیل) را به رسمیت شناخته و قرارداد صلحی امضا می‌کند. اردن بعد از آن تمام تلاش خود را مصروف ایجاد رابطه‌ای دوستانه با کشورهای همجوار می‌نماید. عربستان نیز با انتشار طرحی در سال (۱۹۸۹ / ۱۳۶۸) انکار حق موجودیت اسرائیل را کنار گذاشته و در سال (۱۹۹۱ / ۱۳۷۰) و پس از کنفرانس مادرید روابط خود را با اسرائیل گسترش می‌دهد.

به‌طور کلی محور محافظه‌کار عربی و از جمله عربستان سعودی در دهه‌های اخیر همواره به‌دنبال حل‌وفصل اختلافات خویش با اسرائیل بوده‌اند. در همین راستا طرح صلح عربی عربستان سعودی با ابتکار ملک عبدالله پادشاه عربستان در بیروت در نشست سران عرب سال (۲۰۰۲ / ۱۳۸۱) مطرح شد. این طرح به قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت به‌عنوان بستر دیپلماتیک ارجاع داده و بر اساس آن خواستار عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی قبل از (۱۹۶۷ / ۱۳۴۶) شد. این طرح شامل بلندی‌های جولان، بیت‌المقدس شرقی و پذیرش یک دولت مستقل فلسطینی به پایتختی بیت‌المقدس شرقی از سوی اسرائیل بود. در مقابل پذیرش این طرح، تمام کشورهای اتحادیه عرب رضایت می‌دهند که به نزاع با اسرائیل خاتمه داده، با اسرائیل صلح برقرار کرده و مناسبات عادی با این رژیم را آغاز نمایند. اتحادیه عرب و سپس قطر نیز هر کدام در مراحل مختلفی طرح ابتکاری عربستان را مورد تاکید قرار دادند (احمدی، ۱۳۹۳: ۳۱-۲۵).

مدارک «ویکی‌لیکس» نیز در ماه‌های اخیر از رابطه و همکاری مخفیانه اعراب خلیج فارس در سالیان گذشته با اسرائیل پرده برداشته و گزارش‌هایی حاکی از فعالیت شرکت‌های اسرائیلی در این کشورها داده است. عجیب اینجاست که غالب این شرکت‌ها در بخش‌های نظامی و امنیتی تخصص دارند و در جایی دیگر خبر از نشست‌های سری سران کشورها در مورد مسایل منطقه‌ای به گوش می‌رسد که گاهی در کشورهای بیرون از منطقه اتفاق افتاده است. هم‌زمان با حضور این مشاوران امنیتی، مقامات بلندپایه از اسرائیل و کشورهای حاشیه خلیج فارس در نشست‌های مشترک شرکت

1. Camp David Accords.

می‌کنند، نشست‌هایی که گاه در غرب آسیا و برخی اوقات در کشورهای میزبان خارج از منطقه، برگزار می‌شود. واقعیت آن است که امروزه اعراب و به‌خصوص عربستان حفظ رابطه با تل‌آویو را به جهت پیشرفت‌ها در بخش نظامی از آنجا که می‌تواند در فروش تسلیحات مدرن به آنها کمک کند سودمند می‌دانند.

تحولات و اتفاقاتی که طی سالیان اخیر در منطقه غرب آسیا در حال وقوع است اعراب و اسرائیل را هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیک ساخته است، نزدیکی که به بهای فراموشی آرمان نجات سرزمین برادران عربشان در فلسطین تمام شده است. در همین رابطه «نتانیا‌هو» در نشست داووس و سپس مجمع عمومی سازمان ملل اعلام می‌کند: «یک تغییر بزرگ در حال رخ دادن است؛ ما قبلاً فکر می‌کردیم که اگر مناقشه اسرائیل و فلسطینی‌ها حل شود، مناقشه ما با اعراب هم حل می‌شود. وقتی بیشتر در این خصوص دقت می‌کنم، می‌بینم که گویا اوضاع جور دیگری است. حالا روابطی که در حال شکل‌گیری میان ما و جهان عرب است می‌تواند به حل مناقشه فلسطین و اسرائیل کمک کند (مرادی، ۱۳۹۵). گفته‌ها و افشاگری‌های نتانیا‌هو از موفقیت اسرائیل در به زانو در آوردن اعراب می‌گوید و ما را به این نتیجه می‌رساند که در این میان برای اعراب رابطه با اسرائیل مهم‌تر از حل مسئله فلسطین شده است».

پنج. موازنه تهدید و چرایی اتحاد اعراب و اسرائیل

بر پایه تئوری موازنه تهدید، کشورهای غالب در نظام بین‌الملل در مقابل کشورهای با اهداف انقلابی و فرامرزی در پی ایجاد توازن‌اند؛ از این‌رو، افزایش قدرت آنها را تهدید می‌دانند؛ به عبارت دیگر آنچه در روابط میان قدرت‌های بین‌المللی و کشورهای انقلابی اهمیت دارد، برداشت و ادراک آنها از اهداف کشورهای انقلابی و میزان قدرت‌شان در مقام تهدید است. بر این اساس اعراب و رژیم صهیونیستی به دلیل وجود چهار متغیر تهدیدزا: قدرت، مجاورت، قابلیت تهاجمی و نیت تهاجمی درصدد برآمدند تا با اجرای راهبرد اتحاد پیرامونی با یکدیگر و برقراری روابط گسترده به موازنه تهدید در برابر کشورهای محور مقاومت و در راس آنها جمهوری اسلامی ایران بپردازند و از این طریق تهدیدات علیه خود را کاهش داده و امنیت خود را افزایش دهند؛ چراکه عدم اتحاد آنها با یکدیگر، آنها را آسیب‌پذیر ساخته و در صورت وارد شدن کشورهای دیگر منطقه و قدرت‌گیری یمن

و بحرین، بقا و موجودیت تمامی آنها در منطقه در معرض خطر نابودی قرار می‌گیرد. بنا بر آنچه نظریه موازنه تهدید می‌گوید، تهدیدهای محور مقاومت برای اعراب و اسرائیل را بر اساس چهار شاخص می‌توان مورد ارزیابی قرار داد که به آنها اشاره خواهد شد.

۵-۱. قدرت یا توانایی‌ها

در مورد توانایی‌ها باید گفت که هرچه توانایی‌های کشور تهدید کننده بیشتر باشد، میزان تهدید دریافت شده بیشتر است. این شاخصه از تجمیع مولفه‌های قدرت، مانند جمعیت، توانایی‌های اقتصادی، وسعت سرزمینی، عوامل ژئوپلیتیک قدرت و غیره حاصل می‌شود. والت با تاکید بر متغیر قدرت توضیح می‌دهد که دولت‌های قدرتمند در اساس برای دیگران تهدید محسوب می‌شوند؛ زیرا نمی‌توان تضمینی در برابر نحوه استفاده آنها از قدرت‌شان داشت. به موازات افزایش قدرت آنها، دیگران در مورد احتمال سوءاستفاده آنها از قدرت‌شان نگران خواهند شد. بر این اساس، افزایش قدرت یک دولت به افزایش احساس تهدید از سوی دیگران و اقدامات موازنه‌ای می‌انجامد؛ از این رو والت، قدرت را یکی از عوامل موثر در شکل‌گیری موازنه می‌داند.

روند کلی قدرتیابی محور مقاومت در منطقه زمانی به‌خوبی نمایان می‌شود که ابتدا موقعیت‌های ژئوپلیتیکی کشورهای عضو این محور در کنار هم در نظر گرفته شود که از خلیج فارس تا دریای مدیترانه را در برمی‌گیرد. بی‌شک جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان و اسرائیل در تابستان (۲۰۰۶ / ۱۳۸۵) یکی از مواردی بود که در ترسیم ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه و ژئوپلیتیک محور مقاومت بسیار موثر واقع افتاد. این جنگ توازن قدرت در لبنان را به‌نفع حزب‌الله و در خاورمیانه به‌نفع محور مقاومت (ایران، سوریه، حماس و جهاد اسلامی) تغییر داد و پدیده‌ای به نام «ژئوپلیتیک مقاومت» را در ادبیات سیاسی منطقه وارد کرد (نادری، ۱۳۹۳: ۱۳۲).

دسترسی بیشتر کشورهای عضو محور مقاومت به منابع نفت و گاز و منابع معدنی، توانایی اقتصادی بالایی را در اختیار اعضای این محور قرار داده است. از لحاظ نظامی نیز محور مقاومت در جنگ‌ها و نبردهای رودررو با دشمنان خود، همچون رژیم صهیونیستی همواره نشان داده است که از توانایی بالایی برخوردار است. شکست ارتش اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه و ۲۲ روزه نشان داد که محور مقاومت برخلاف پیش‌بینی‌های سران صهیونیستی از قدرت بسیار بالایی در زمینه نظامی برخوردار است.

علاوه بر قدرت نظامی و اقتصادی، جمعیت نیز یکی دیگر از عناصر مهم قدرت محسوب می‌شود. کشورهای محور مقاومت از این جهت وضعیت بهتری نسبت به رژیم اسرائیل دارند. جمعیت اندک و نرخ پایین رشد جمعیت در سرزمین‌های اشغالی همواره یکی از مشکلات اساسی پیش روی رژیم صهیونیستی بوده است. همچنین بیشتر کشورهای محور عربی نیز همچون اردن، امارات، قطر و حتی خود عربستان از لحاظ جمعیتی وضعیتی بهتر از اسرائیل در مقایسه با کشورهای محور مقاومت ندارند. در برابر آنها کشورهای محور مقاومت به‌خصوص ایران با جمعیت بالا، از توانایی گسترده‌ای در تجهیز نیروی انسانی برخوردار هستند؛ بنابراین، وجود کشورهای قدرتمند در محور مقاومت و افزایش قدرت این محور به واسطه سیاست‌های مشترک و ائتلافی در بین خودشان همواره یک عامل تهدیدزا برای محور عربی-عبری به حساب می‌آید.

۲-۵. مجاورت جغرافیایی

مسئله بعدی نزدیکی جغرافیایی است؛ والت پتانسیل تهدیدزایی را با فاصله جغرافیایی در رابطه معکوس می‌داند و معتقد است دولت‌های مجاور قادر به ایجاد تهدید بزرگتری هستند. از نظر والت کشورها تهدید را هر اندازه نزدیکتر باشد به شکل بیشتر و بهتری درک می‌کنند؛ برای مثال احساس تهدیدی که کشورهای همسایه اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد بدون توجه به سایر متغیرها از این کشور داشتند به مراتب بیشتر از سایر کشورهای جزو بلوک غرب بود (لیتل، ۲۰۰۷: ۳۴).

رژیم صهیونیستی به‌تنهایی با سه عضو از محور مقاومت دارای مرز مشترک زمینی می‌باشد. سرزمین‌های اشغالی از جنوب غربی با غزه (۵۱ کیلومتر)، از شمال شرقی با سوریه (۷۶ کیلومتر) و از شمال با لبنان (۷۹ کیلومتر) مرز مشترک دارد. همچنین جمهوری اسلامی ایران نیز علاوه بر اینکه در فاصله اندکی با این رژیم قرار دارد و از طریق عراق و سوریه به آسانی به مرزهای سرزمین‌های اشغالی دسترسی دارد همکاری‌های گسترده‌ای به‌خصوص از لحاظ نظامی و اقتصادی با سایر اعضای محور مقاومت دارد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که فاصله مرز کشورهای محور مقاومت، چون سوریه و لبنان تا مراکز حساس و شهرهای مهم رژیم صهیونیستی بسیار اندک است، چنانچه فاصله مرز سوریه و لبنان تا این مراکز حدود ۴۰ کیلومتر است. علاوه بر این هواپیماهای کشور سوریه و همچنین حزب‌الله به‌دلیل عرض کم رژیم صهیونیستی می‌توانند به سرعت و در عرض کمتر از ۱۰

دقیقه شهرهای مهم آن را هدف موشکی قرار دهند (نیکو و سویلمی، ۱۳۹۶: ۱۴۷). اعراب نیز از لحاظ مجاورت جغرافیایی در نزدیکی و همسایگی کشورهای محور مقاومت قرار گرفته‌اند. اعراب با ایدئولوژی سنتی و محافظه‌کارانه، همواره خطر تاثیر عقاید ایدئولوژی تشیع کشورهای محور مقاومت را در درون مرزهای خود حس می‌کنند. وجود مرز مشترک و یا فاصله اندک بین رژیم صهیونیستی و اعراب حوزه خلیج فارس با کشورهای عضو محور مقاومت، چون لبنان، سوریه، فلسطین، عراق، یمن و جمهوری اسلامی ایران همواره یک عامل تهدید کننده برای موجودیت و بقای رژیم صهیونیستی و اعراب بوده است.

۳-۵. قدرت تهاجمی

در زمینه توانایی‌های تهاجمی باید گفت که بین قدرت تهاجمی و میزان تهدید ارتباط مستقیمی وجود دارد؛ یعنی هر اندازه میزان توانایی نظامی یک کشور بیشتر باشد میزان نگرانی و تهدید دیگر دولت‌ها نسبت به آن به همان میزان افزایش می‌یابد (Jervis, 2008: 110-117). از نظر والت، در صورت ثابت ماندن دیگر متغیرها، دستیابی دولت‌ها به توانایی نظامی ویژه یا توانایی سیاسی خاص، مانند ایدئولوژی یا گفتمان دامن گستر آنها را تهدیدزاتر و ثبات سیاسی و انسجام سرزمینی دولت‌های قدرتمند دیگر را با خطر مواجه می‌کند، در نتیجه اگر دولتی با منابع مادی وسیع به چنین توانمندی‌های تهاجمی‌ای دست یابد سایر دولت‌ها احتمالاً به موازنه روی خواهند آورد (لیتل، ۲۰۰۷: ۳۴).

تحولات یک دهه اخیر در منطقه به‌خوبی نشان داده است که توانایی‌های تهاجمی محور مقاومت تا چه میزان است. وارد کردن شکست به ارتش اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه با تکیه بر قابلیت‌های تسلیحاتی و موشکی بالای محور مقاومت بود که بهت و حیرت سران رژیم صهیونیستی و آمریکا را در پی داشت. حتی اعراب و در راس آنها عربستان سعودی که در تقابل با ایران به دنبال شکست محور مقاومت در این جنگ بودند نیز به‌شدت غافلگیر شدند (Sutherland, 2013: 3). حماس نیز در جریان جنگ ۲۲ روزه غزه در روزهای پایانی سال ۱۳۸۷ / ۲۰۰۸ و اوایل سال ۱۳۸۸ / ۲۰۰۹ که به شکست ارتش اسرائیل منجر شد نشان داد که توانایی‌های نظامی وسیعی دارد.

اسرائیل در بعد نظامی از سوی گروه‌های مقاومت مورد حمایت ایران همواره احساس ناامنی کرده و درواقع در این حوزه از نظر بعد نظامی با تهدید وجودی از سوی ایران و محور مقاومت روبه‌روست.

در عین حال رژیم صهیونیستی توانمندی‌های موشکی و برنامه هسته‌ای ایران را نیز از این زاویه تهدید وجودی برای امنیت ملی خود می‌داند که مهمترین درجه تهدید علیه این رژیم در این حوزه است (نیکو و سویلمی، ۱۳۹۶: ۱۴۲). رژیم صهیونیستی در مورد پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران بسیار نگران است و آن را چالش مهمی برای سیاست بازدارندگی خود می‌داند؛ زیرا معتقد است که اگر ایران با پیشرفتی که در برنامه سلاح هسته‌ای خود داشته به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند، خاورمیانه هسته‌ای تبدیل به یک کابوس استراتژیک برای این رژیم خواهد شد (Inbar, 2012: 18). واقعیت آن است که حتی برجام^۱ نیز نگرانی‌های اسرائیل و اعراب را نسبت به تهدید هسته‌ای جمهوری اسلامی کاهش نداده است؛ زیرا برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی، اگرچه به کندی، روند توسعه خود را طی خواهد نمود این امر به رقابت تسلیحاتی و هسته‌ای در منطقه و افزایش تمایل این کشور به کسب جایگاه قدرت و هژمون منطقه‌ای خواهد انجامید که به نفع هیچ یک از دشمنان و رقیبان منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای ایران نیست (Pawlak, 2016: 4). به‌ویژه اسرائیل، نگران افزایش حمایت جمهوری اسلامی از گروه‌های مخالف اسرائیل، حزب الله و حماس است و افزایش توان مالی و نظامی و احتمال دسترسی این دو گروه به تسلیحات موشکی در پسابرجام می‌باشد (Malka, 2016: 2).

همچنین تحولات منطقه‌ای باعث شد تا روابط ایران و اعراب منطقه و در راس آنها عربستان سعودی در سال‌های اخیر در سطح منطقه‌ای به شدت تنش‌زا شود. درواقع به دلیل درک ریاض از تلاش ایران برای تثبیت نفوذ منطقه‌ای خود، تغییر جهت در سیاست خارجی این کشور و تلاش برای افزایش هم‌پیمانی عربی جدید به عنوان عامل توازن بالقوه در برابر تهدیدات فزاینده ایران امری مشهود به نظر می‌رسد (Berti & Guzansky, 2014: 25). این دیدگاه در میان مقامات عربستانی از زمان سقوط صدام و روی کار آمدن دولت شیعی در عراق پررنگ شد. درواقع، برداشت عربستان از اقدامات ایران در عراق تهاجمی و تهدیدآمیز تلقی شد، از این رو با روی آوردن به رقابت و درنهایت منازعه با ایران در حوزه‌های مختلف از جمله سوریه در صدد برهم زدن موازنه به نفع خود شد؛ بنابراین توانایی تهاجمی بالای کشورهای محور مقاومت و همچنین حضور نظامی ایران با توانایی بالای تسلیحاتی و موشکی در کشورهای این محور در سطح منطقه، تهدیدی آشکار برای اعراب و

1. Joint Comprehensive Plan of Action. (برنامه جامع اقدام مشترک)

به‌خصوص اسرائیل به‌شمار می‌آید.

۴-۵. نیت تهاجمی

از نگاه والت چهارمین متغیر تاثیرگذار در ایجاد موازنه، نیت تهاجمی دولت‌هاست. این متغیر مبین آن است که هرچه از نظر دیگران نیت تهاجمی قدرتی آشکارتر باشد احتمال بیشتری وجود دارد که آنها به موازنه روی آورند. منطق حاکم بر این رفتار نیز روشن است؛ زیرا متقاعد و راضی ساختن دولت توسعه‌طلب مهاجم، دشوار و پرهزینه است و دیگران را به ائتلاف جهت متوقف کردن آن ناگزیر می‌کند (لیتل، ۲۰۰۷: ۳۵). زمانی که شوروی در سال (۱۹۷۹ / ۱۳۵۸) افغانستان را اشغال نمود و داشتن نیت تهاجمی خود را اثبات کرد میزان تهدید به اوج خود رسید. این میزان تهدید به حدی بود که کشورهای غربی اختلافات درونی را کنار گذاشتند و با اقدام‌های هماهنگ دیپلماتیکی، چون تحریم بازی‌های المپیک و اخراج سفیران اتحاد جماهیر شوروی و آماده‌باش نظامی اقدام‌های گسترده‌ای را در مقابل این تهدید انجام دادند (ترابی، ۱۳۸۸: ۵).

از نظر محور عربی- عبری کشورهای محور مقاومت با ایدئولوژی انقلابی شیعی اهداف فرامرزی گسترده‌ای را دنبال می‌کنند و علاوه بر تلاش برای ایجاد تغییرات در کشورهای منطقه، به‌دنبال آن هستند تا کنترل منطقه را در دست بگیرند؛ بنابراین به سه دلیل عمده محور عربی- عبری خود را در تقابل با محور مقاومت می‌بیند که به آنها اشاره می‌شود.

الف) تاکید بر نامشروع بودن رژیم اسرائیل

کشورهای عضو محور مقاومت همواره تشکیل رژیم اسرائیل و اشغال خاک فلسطین را غیرقانونی دانسته و این رژیم را یک رژیم نامشروع قلمداد کرده و هدف اصلی خود را نابودی این رژیم قرار داده و خواستار خروج یهودیان از خاک فلسطین، آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و بازگشت آوارگان فلسطینی هستند. جمهوری اسلامی ایران تا پیش از انقلاب (۱۹۷۹ / ۱۳۵۷) یکی از متحدان اسرائیل در منطقه بود؛ اما با وقوع انقلاب اسلامی، این کشور به یکی از جدی‌ترین مخالفان و دشمنان رژیم اسرائیل تبدیل شد، به‌گونه‌ای که اکنون در راس محور مقاومت و در تلاش برای انزوا و نابودی این رژیم قرار دارد. هویت جعلی و اشغالگرانه رژیم صهیونیستی و حتی عدم پایبندی سیاستمداران اسرائیلی به حدود مرزی تعیین شده در سال (۱۹۴۸ / ۱۳۲۷) سبب گردیده است تا فلسطینیان و نهضت‌های مقاومت اسلامی، همچون حماس همواره نگاهی اشغالگر به اسرائیل داشته

و موجودیت نامشروع آن را به مخاطره اندازند. جنگ ۲۲ روزه غزه در فاصله زمانی ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۱۷ ژانویه ۲۰۰۹ و شکست ارتش اسرائیل در برابر شبه‌نظامیان حماس در جنگی نامتقارن نمونه‌ای از تهدید امنیت ملی اسرائیل از جانب نیروهای مقاومت فلسطینی است که همواره به اسرائیل به‌عنوان نیرویی اشغالگر نگریسته‌اند که باید نابود شود.

سازمان سیاسی- نظامی حزب‌الله لبنان نیز به‌عنوان یکی دیگر از پایه‌های محور مقاومت که در سال (۱۹۸۲ / ۱۳۶۱) و در نتیجه تجاوز و اشغالگری اسرائیل در جنوب لبنان به مدت ۸ سال، به اشغال جنوب لبنان در سال (۲۰۰۰ / ۱۳۷۹) خاتمه داد همواره اسرائیلی‌ها را به‌عنوان نیروهای تجاوزگر شناخته‌اند. در نتیجه موجودیت و بقا خویش را در تقابل با اسرائیل و امنیت ملی آن جستجو می‌کنند و همواره نشان داده است که از ضربه زدن به رژیم نامشروع اسرائیل ابایی ندارد. همچنین سوریه که از سال (۱۹۶۷ / ۱۳۵۶) و در طی جنگ شش روزه بخش بزرگی از بلندی‌های جولان را در اشغال اسرائیل دیده است، همواره نگاهی اشغالگر به این رژیم داشته است و با تکیه بر نزدیکی با جمهوری اسلامی ایران و حمایت از حزب‌الله لبنان و نیروهای جهادی فلسطین همواره در صدد ضربه زدن و تهدید امنیت و بقا اسرائیل بوده است.

ب) تلاش ایران برای کسب هژمونی منطقه‌ای

اکثر دولت‌های محافظه‌کار عربی ایران را تهدیدی برای خود می‌دانند به همین دلیل در تلاش برای مقابله با قدرت‌یابی علیه این کشور هستند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۳). از نظر کشورهای عربی منطقه، ایران نقش مخربی در سیاست خاورمیانه در دهه اخیر داشته است، حمایت از حزب‌الله لبنان و حماس، پشتیبانی از طیف وسیعی از شبکه‌های نظامی شیعه در عراق، حمایت از رژیم اسد در سوریه و انقلابیون شیعی در بحرین و یمن. از دیدگاه آنان، ایران حکومتی است که در محور شرارت قرار دارد و به‌طور یکجانبه در صدد گرفتن بخش وسیعی از منطقه تحت نفوذ خود بوده، از غرب افغانستان تا مدیترانه را نه با نیروی نظامی، بلکه با متحدین نزدیک و پیرو خود کنترل می‌کند کاری را که کشورهای عرب سنی‌نشین نتوانسته‌اند به انجام برسانند (Fisherman, 2013: 5-6). در چنین محیطی، خواست ایران است که به مانند یک قدرت بزرگ منطقه‌ای با وی رفتار شود. قدرت منطقه‌ای که منافع و امنیت‌اش در سطح منطقه تعریف می‌شود (Sutherlin, 2013: 7). این دیدگاه در کنار نوع روابط ایران با کشورهای عربی اهل سنت منطقه، حضور فعال در سوریه و عراق و

حمایت از ملت یمن و بحرین در جریان تحولات بیداری اسلامی، موجب رشد خشم و سیاست‌های مقابله‌گرایانه دیگر کشورهای منطقه بر علیه محور مقاومت گشته است.

سران اسرائیل نیز همواره تلاش کرده‌اند تا با اشاره فزون‌خواهی‌های منطقه‌ای ایران، این کشور را خطری بزرگ برای نظم و امنیت منطقه‌ای نشان دهند. آنان با تاکید بر برنامه هسته‌ای ایران آن را غیرصلح‌آمیز خوانده و همواره با اشاره به صحبت‌های محمود احمدی‌نژاد رییس‌جمهوری سابق ایران مبنی بر «محو اسرائیل از نقشه جغرافیا» و همچنین توانمندی‌های موشکی ایران (که اسرائیل را در تیررس دارند) تلاش کرده‌اند تا برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران را نیز در راستای اهداف نظامی و در نتیجه تحقق حذف اسرائیل از نقشه جغرافیا جلوه دهند. از نگاه صهیونیست‌ها که مبنای شکل‌گیری دکترین امنیتی خود را بقای اسرائیل می‌دانند، این موضع‌گیری‌ها به معنای داشتن نیت عملی برای تحقق این هدف است و با چنین دستاویزی تهدیدهای ایران را برابر با نابودی و پایان موجودیت خود می‌دانند (نیکو و سویل‌می، ۱۳۹۶: ۱۴۴).

ج) مسلمان شیعه بودن اعضای محور مقاومت

جمهوری اسلامی ایران، دولت سوریه و حزب‌الله لبنان به‌عنوان سه عضو اصلی تشکیل دهنده محور مقاومت، دارای گرایش مذهبی شیعی و علوی هستند (ذوالفقاری و پورمحمدی، ۱۳۹۴: ۱۲۳-۱۲۲)، عراق نیز پس از سقوط صدام حسین، به‌عنوان دولتی شیعی در کنار این کشورها قرار گرفته است. به عقیده مخالفان تشیع، نظریه‌های شیعه روح انقلابی‌گری را در خود دارد و همواره درصدد گسترش نفوذ و ترویج اندیشه‌های خود در بین سایر ملل است (حسینیان، ۱۳۸۰: ۱۸). عربستان سعودی با جریان وهابیت از زمان استقلال تا به امروز همواره خود را در یک رقابت با ایران شیعی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه می‌بیند (Sajadi, 1993: 75). این رقابت پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به اوج خود رسید. تشکیل شورای همکاری خلیج فارس توسط اعراب محافظه‌کار و سنی منطقه نیز ناشی از درک مشترک آنها از تهدید جمهوری اسلامی بود. عربستان سعودی همچنین طی سال‌های گذشته در چارچوب رقابت ایران بر سر برتری منطقه‌ای به‌شدت از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در عراق، لبنان و بحرین و تشکیل آنچه که تحت عنوان «هلال شیعی»^۱ نامیده می‌شود نگران بوده و با اتحاد و همراهی سایر اعراب تلاش کرده است که این نفوذ را مهار کند (برزگر، ۱۳۹۲: ۲۶۴).

دگرگونی‌های عمده در منطقه که شامل قدرت‌یابی شیعیان عراق و پیروزی‌های حزب‌الله و نهایتاً انقلاب ملت‌های منطقه علیه رژیم‌های دیکتاتوری بود تماماً به‌ضرر امنیت ملی عربستان تمام شد. قدرتمند شدن شیعیان در منطقه موجب کاهش نفوذپذیری منطقه از سیاست‌های اعراب محافظه‌کار و به‌خصوص عربستان سعودی می‌شود. از دید اعراب و اسرائیل، در حال حاضر تحولی در جهت افزایش قدرت ایران و نقش شیعیان در منطقه خاورمیانه شکل گرفته و ایران تلاش دارد تا با بهره‌گیری از هلال شیعی، بر قدرت خود بیفزاید و آن را علیه کشورهای سنی مذهب و نیز منافع منطقه‌ای آمریکا و اسرائیل بکار گیرد (توتی و دوست محمدی، ۱۳۹۲: ۲۱۹).

بنابراین تشکیل ائتلاف اعراب و اسرائیل در کنار یکدیگر تلاشی است در راستای موازنه‌سازی در مقابل تهدیدات شکل گرفته از سوی محور ایران، سوریه، حزب‌الله لبنان، حماس، عراق و حتی یمن در منطقه. با توجه به تعریف تهدید که ترکیبی از قدرت تهاجمی دولت، توانمندی‌های نظامی، نزدیکی جغرافیایی و نیت تجاوزکارانه احتمالی است، برداشت اعراب و اسرائیل از تهدیدات شکل گرفته در منطقه (در قالب بازیگران دولتی و غیردولتی) این کشورها را به سمت اتخاذ راهبرد اتحاد و ائتلاف در مقابل کشورهای محور مقاومت به‌عنوان قدرت‌های تهدیدگر سوق داده است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با اذعان به اینکه افزایش قدرت محور مقاومت در سالیان اخیر موجب نزدیکی و ائتلاف اعراب و اسرائیل شده است، سعی نمود تا در باب این مسئله کنکاش کند؛ بنابراین تمام تلاش نوشتار حاضر، حول پاسخ‌دهی به چنین پرسشی صورت گرفته که دلایل برقراری روابط نزدیک و ائتلاف میان اعراب و اسرائیل علی‌رغم عدم اشتراک ایدئولوژیک میان آنها در چیست؟ در پاسخ به چنین پرسشی این فرضیه به محک آزمون گذاشته شده است که وجود تهدیدات مشترک برای اعراب و اسرائیل دلیل اصلی ائتلاف میان آنها می‌باشد. برای بررسی چنین فرضی، این نوشتار از حیث مبنای نظری بر نظریه موازنه تهدید استفان والت تمرکز نموده است. استفان والت معتقد است که اساس تشکیل ائتلاف‌ها در سطح بین‌المللی، توازن تهدید است، نه توازن قدرت. والت موضوع خود را با این پرسش شروع می‌کند که دولت‌ها در چه مواقعی اتحادها را شکل می‌دهند و چه عنصری انتخاب اتحادشان را تعیین می‌کند. بنابراین دولت‌ها در واکنش به تهدیدها،

ائتلاف با یکدیگر را مدنظر قرار می‌دهند؛ چون افزایش قدرت یک کشور را تهدیدی بالقوه برای خود می‌دانند. از این‌رو، محور مقاومت که در سالیان اخیر و در جریان تحولات موسوم به بیداری اسلامی بر قدرت، نفوذ و عمق استراتژیک خود در منطقه افزوده علاوه بر اینکه تهدیدی جدی را متوجه امنیت اسرائیل نموده، اعراب محافظه‌کار و وابسته منطقه را نیز دچار واهمه نموده است. مجاورت جغرافیایی کشورهای عضو محور مقاومت با اعراب و اسرائیل نیز این تهدید را برای آنان جدی‌تر می‌سازد. همچنین محور عربی-عبری این نگرانی را دارند که دستیابی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان راس این محور به توانایی هسته‌ای و افزایش توان موشکی این کشور می‌تواند قدرت تهاجمی مقاومت را بیشتر از همیشه نماید. افزایش نفوذ و عمق ژئوپلیتیک شیعه و حمایت‌ها و تحریکات ایران از آنان در منطقه نیز از نظر اعراب و اسرائیل نیت تهاجمی ایران و مقاومت را نشان می‌دهد و منافع آنان را تهدید می‌کند.

بنابراین ائتلاف عربی-عبری در راستای تضعیف محور مقاومت رخ داده است؛ چون در صورتی که محور مقاومت از توان و ظرفیت بالایی برخوردار باشد به راحتی قادر است که تهدیدات خود را علیه اعراب محافظه‌کار و هم‌پیمان غرب و همچنین اسرائیل به‌منصه ظهور برساند. در این میان جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان راس محور مقاومت در مقام قدرت بزرگ منطقه‌ای بیشترین تهدید را متوجه اعراب و اسرائیل می‌نماید و هدف اصلی محور عربی-عبری می‌باشد؛ چراکه ضعف ایران نه‌تنها تهدید اعراب از شمال را منتفی می‌کند، بلکه ایران ضعیف قادر نخواهد بود سوریه، حزب‌الله، حماس و دیگر گروه‌های ضداسرائیلی را تقویت کند.

بنابراین می‌توان چنین بیان داشت که تحولات غرب آسیا به‌ویژه سوریه و یمن، توافق هسته‌ای قدرت‌های بزرگ جهانی با جمهوری اسلامی ایران (برجام) و همچنین افزایش نقش و نفوذ شیعیان در منطقه تهدیداتی مشترک را برای منافع اعراب و اسرائیل به‌وجود آورده که فارغ از عدم اشتراک میان آنها در برخی زمینه‌ها، آنان را به‌سوی ائتلاف با یکدیگر کشانده است.

فهرست منابع:

۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله و پارسا، رضا. (۱۳۹۱)، «ائتلاف سه‌گانه ایران، سوریه و حزب‌الله و تاثیر آن بر منافع آمریکا در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۱.
۲. احمدی، وحیده، (۱۳۹۳)، «رویکرد اتحادیه عرب به مسئله فلسطینی‌ها»، فصلنامه فلسطین، سال پنجم، شماره ۲۲-۲۳.
۳. آجورلو، حسین. (۱۳۹۰)، «تحولات سوریه: ریشه‌ها و چشم‌اندازها»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره ۶۶.
۴. آیتی، علیرضا. (۱۳۹۱)، عراق کانون تاثیرگذار، چاپ دوم. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵. برزگر، کیهان. (۱۳۸۸)، «ایران و هلال شیعی: افسانه‌ها و واقعیت‌ها»، فصلنامه امنیت پژوهی، سال نهم، شماره ۳۰.
۶. بوزان، باری و ویور، ال. (۱۳۸۸)، مناطق و قدرت‌ها، ترجمه رحمان قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. ترابی، قاسم. (۱۳۷۸۸)، «موازنه تهدید: موازنه قوا یا اتحاد با طرف تهدید کننده»، ماهنامه اطلاعات راهبردی، سال هفتم، شماره ۷۴.
۸. توتی، حسینعلی و دوست محمدی، احمد. (۱۳۹۲)، «تحولات انقلابی بحرین و بررسی راهبردهای سیاست خارجی ایران در قبال آن»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال دهم، شماره ۳۳.
۹. جانسیز، احمد و دیگران. (۱۳۹۳)، «رویارویی ایران و عربستان در بحران سوریه»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال سوم، شماره ۱۲.
۱۰. جاودانی مقدم، مهدی. (۱۳۹۱)، «ژئوپلیتیک نوین شیعه در خاورمیانه و سیاست خارجی ایران»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره ۲.
۱۱. جمالی، جمال. (۱۳۸۶)، «هلال شیعی و هژمونی آمریکا»، فصلنامه شیعه شناسی، سال پنجم، ش ۲۰.
۱۲. حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۸۸)، «هلال شیعی؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران، اعراب و آمریکا»، دانش سیاسی، سال پنجم، شماره ۱.
۱۳. ذوالفقاری، ابوالفضل و پورمحمدی، مزده. (۱۳۹۴)، «تحلیل پیامدهای جنبش‌های مردمی منطقه خاورمیانه از منظر گسترش شکاف مذهبی شیعه و سنی»، دو فصلنامه جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۳، شماره ۷.
۱۴. رجبی، سهیل. (۱۳۹۱)، «واکاوی جایگاه و نقش استراتژیک سوریه در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی»، فصلنامه ۱۵ خرداد، سال دهم، شماره ۳۴.
۱۵. رستمی، فرزاد و تارا، علیرضا. (۱۳۹۷)، «تحلیل روابط عربستان سعودی و اسرائیل در سایه توافق هسته‌ای ایران»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۷، شماره ۲.

۱۶. شادمانی، مهدیه و یزدانی، عنایت‌الله. (۱۳۹۷)، «دکترین اتحاد پیرامونی و امنیت اسرائیل»، فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره ۱۰، شماره ۴۰.
۱۷. صادقی، سید شمس‌الدین و لطفی، کامران. (۱۳۹۴)، «تحلیل مواضع جمهوری اسلامی در قبال بحران سوریه»، فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، سال ششم، شماره ۱.
۱۸. ضرغامی، برزین، شوشتری، سید محمدجواد و انصاری‌زاده، سلمان. (۱۳۹۱)، «ژئوپلیتیک شیعه یا هلال شیعه (مبانی، اهداف و رویکردها)»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره ۴۶، شماره ۱.
۱۹. عباسی، مجید و قیاسی، امیر و باباجانی‌پور، زهرا. (۱۳۹۲)، «راهبرد اتحاد پیرامونی رژیم صهیونیستی و نظریه موازنه تهدید در روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۷، شماره ۱.
۲۰. لیتل، ریچارد. (۲۰۰۷)، تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده. ۱۳۸۹. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۲۱. مرادی، اسدالله و شهرام‌نیا، امیرمسعود. (۱۳۹۴)، «بحران سوریه و امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال چهارم، شماره ۱۵.
۲۲. مرادی، مهدی. (۱۳۹۵)، «نتانیاهو، متحد پنهان اعراب»، راستین آنلاین. ۵ مهر، ۱۳۹۵.
۲۳. مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۲)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. چاپ اول. تهران: انتشارات سمت.
۲۴. میلتون ادواردز، بیورلی. (۱۳۹۰)، سیاست و حکومت در خاورمیانه، ترجمه دکتر رسول افضل، تهران: موسسه فرهنگی هنری بشیر علم و ادب.
۲۵. نادری، احمد (۱۳۹۳)، «از ژئوپلیتیک دولت‌محور، به ژئوکالچر تمدن محور؛ خاورمیانه عرصه نبرد تمدن‌ها»، دو فصلنامه قدرت نرم، دوره ۴، شماره ۱۰.
۲۶. نیاکویی، سیدامیر و ستوده، علی اصغر. (۱۳۹۴)، «ماهیت راهبرد عربستان سعودی علیه انقلاب اسلامی ایران در منازعات سوریه و عراق»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال چهارم، شماره ۱۷.
۲۷. نیاکویی، سید امیر و بهمنش، حسین. (۱۳۹۱)، «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۴.
۲۸. نیکو، حمید و سویلمی، مرتضی. (۱۳۹۶)، «جایگاه برنامه هسته‌ای ایران در دکترین امنیتی رژیم صهیونیستی»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دهم، شماره ۳۷.
۲۹. یوسف احمد، احمد. (۱۳۸۹)، پیامدهای جنگ در جهان عرب. در کتاب: پیامدهای جنگ اسرائیل علیه لبنان (داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی). ویراستار: طاهره زارع زوردهی. ترجمه محمدرضا بلوردی و صغری روستایی، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.

30. AGCA, Fehmi. (2013), "The Effect of Syria crisis on the transformation and Integration of the Middle East". Bilge Strateji 5(8): 95-117.

31. DassaKaye, Dalia and Jeffrey Martini. (2014), The Days After a Deal with Iran Regional Responses to a Final Nuclear Agreement. (Accessed <http://www.rand.org/pubs/perspectives/PE122.html>).
32. Deeb, Marius. (2013), "Syria, Iran, and Hezbollah: The Unholy Alliance and Its War on Lebanon", Hoover Press, Vol. 640.
33. Fishman, Brian. (2013), The Conflict in Syria An Assessment of US Strategic Interests, RAND Corp, New America Foundation.
34. Ibish, Hussein. (2015), Anxious Allies: The Iran Nuclear Framework in its Regional Context. (Accessed www.agsiw.org).
35. Inbar, Efraim. (2012), "The 2011 Arab Uprisings and Israel's National Security". Mideast Security and Policy Studies, No. 95.
36. Jervis, Robert. (2008), Cooperation under the Security Dilemma, in: Richard K. Betts, Conflict after the Cold War, Argument on Causes of War and Peace. New York: Columbia University, third edition.
37. Kalout, Hussein. (2015), The Geopolitics of the Arab World and the Comprehensive Nuclear Agreement. in: Iran and the Arab World after the Nuclear Deal: Rivalry and Engagement in a New Era. (<http://belfercenter.org/theiranproject>).
38. Key, D. and Wehrey, S. (2008), More Freedom, Less Terror? Liberalization and Political Violence in the Arab World. (Accessed <http://www.rand.org>).
39. Khashan, Hilal. (2013), Hezbollah's Plans for Lebanon. Middle East Quarterly. (Accessed www.meforum.org/3534/hezbollah-lebanon).
40. Malka, H. (2016), U . S . -Israel Ties after the Agreement. Global Forecas, 33-35.
41. Mason, Robert. (2014), Back to Realism for an Enduring U.S-Saudi Relationship. Middle East Policy: Vol. XXI(4).
42. Pawlak, P. (2016), Iran after the nuclear deal. European Parliamentary Research Service.
43. Sajadi, Amir. (1993), Iran's Relations, with Saudi Arabi, India Quarterly.
44. Sutherlin, John W. (2013), The Syrian Dilemma: a U.S. led Invasion or a U.N. Sponsored Resolution, International Journal of Humanities and Social Science, Vol. 3 No. 1.
45. Walt, Stephen. (1987), The Origins of Alliances, New York: Cornell University press.